

جنبش آزادی و برابری و تناقضات رژیم

مظفر محمدی

سختگویی قوه قضاییه میگوید، "ما هیچگونه تمایلی برای بازداشت دانشجویان نداریم و موافق برخورد قضایی با دانشجویان نیستیم، ما صبر پیشه میکنیم". و در مقابل وزارت اطلاعات تهدید میکند که "هستی تان را بر سر تان خراب میکنیم!"

این دو موضع گیری در ظاهر متناقض اما در واقع يك حقیقت را نشان میدهد. یکی میگوید با فشار و دستگیری از عهده مبارزات آزادیخواهی و برابری طلبی بر نمی آیم و دیگری هم با تهدید، استیصالش را از سرکوب جنبش آزادی و برابری نشان میدهد.

دولت احمدی نژاد و وزارت اطلاعاتش در طول يك سال اخیر برای سرکوب جنبش آزادی و برابری سنگ تمام گذاشتند اما نتوانستند این جنبش را به تسلیم وادارند و جامعه را مرعوب کنند.

"صبر میکنیم" و یا "به آتش میکشیم" را در کنار دیدار روز جمعه احمدی نژاد از دانشگاه علم و صنعت به صورت سرزده و با تدابیر شدید امنیتی و در يك روز تعطیل! بگذارید، آنوقت معلوم میشود که این جنایتکاران تا چه اندازه در متوقف کردن يك جنبش و صدای آزادی و برابری عاجز و ناتوانند.

بازجویان و ماموران وزارت اطلاعات مدام دانشجویان و خانواده هایشان را تهدید میکنند و میخواهند که دانشجویان در مقابل بازداشتها و وسیع فعالین دانشجویی سکوت کنند و به تماس های تلفنی ماموران وزارت اطلاعات جواب بدهند.

همزمان با احضار ده ها دانشجوی دانشگاه های مختلف به اطلاعات، هم اکنون تعدادی از دانشجویان دانشگاه های تهران، شیراز، پلی تکنیک، اصفهان و ...، از جمله محمد پور عبدالله، علیرضا داودی، یونس میرحسینی، اسماعیل جلیل وند و ... دستگیر شده اند. بهنگام دستگیری این دانشجویان به منازلشان هجوم برده و کامپیوتر و کتاب و وسایل شخصی شان را با خود برده اند. حتی بهنگام بازداشت اسماعیل، گردن بند همسرش را ضیط کرده اند.

این پروسه طولانی و مداوم احضارها و دستگیری و تهدید و یا "صبر میکنیم" ها برای جمهوری اسلامی معضلی شده است که نامی جز استیصال نمیتوان بر آن نهاد.

ص ۳

عود حاد بحران اقتصادی عود ضعیف خاتمی مدل ۸۸

فاتح شیخ



تشدید بحران اقتصادی رژیم اسلامی سرمایه و بر اثر آن شفافتر شدن مبارزه طبقاتی در جامعه، به خاتمی در دور برگشت او به جدال قدرت راس رژیم، موقعیت دیگر، نقش دیگر، و در نتیجه کاراکتر و چهره دیگری داده است. این همان رجل اول جناح "اصلاح طلب" رژیم نیست. مدل عمامه اش همان است اما خاتمی مدل ۸۸، همان خاتمی دو خرداد نیست. ربطی به پروژه مدفون تعدیل رژیم و اسلام خوش خیم ندارد.

←

بسوی اعتراضی اجتماعی علیه ستم بر زن بسوی ۸ مارس متحد و قدرتمند!

اعظم کم گویان



هشت مارس روز جهانی زن، یکی از فرازهای جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی و یکی از لحظه های درخشان در تاریخ انسانیت معاصر و محصول ابتکار جنبش کارگری انقلابی و سوسیالیستی در حدود یک قرن پیش است. حدود صد سال است که زنان و مردان حق طلب هر سال در این روز اعتراض خود را در سطح جهان به مردسالاری و زن ستیزی و به نظام سرمایه داری بعنوان عامل و مسبب ستم بر زن و نابرابری و بیحقوقی زنان اعلام می کنند.

ص ۳

رضا پهلوی سر میز شام با خاتمی و احمدی نژاد!

جمال کمانگر



اپوزسیون پرو غرب در حال تطبیق خود با شرایط و اوضاع جهانی بعد از شکست سیاستهای نئو محافظه کاران آمریکا است. سیاستهای این بخش از اپوزسیون همیشه تابعی از سیاست آمریکا در قبال ایران و سایر مناقشات جهانی بوده است. نمونه متاخر این همراهی حمله اسرائیل به نوار غزه بود. که با بیشترین ترس شیه از کشتار مردم بی دفاع توسط اسرائیل دفاع میکردند.

ص ۴

تقابل نسل ها !

یا یک معضل اجتماعی و انسانی

مظفر محمدی



چندی پیش نامه دوستی را که از ایران برایش رسیده است دریافت کردم. این نامه از دختری است به نام پرستو و به ۲۶ ساله و دانشجو. او نوشته، "يك روز چند تا از موهای زیر ابرویم را برداشتم و مادرم فهمید و علم شنگه ای راه انداخت که از کارم پشیمان شدم. و پیش خودم گفتم این کار ارزش این را داشت مادرم را که مریضی قلب هم دارد اینقدر ناراحت کنم!..."

پرستو نمونه های بیشتری از این نوع رفتار بزرگترهای خانواده با جوانان و بخصوص با دخترانشان در رابطه با محدود کردن آنها و دخالت در زندگی خصوصی شان، بی احترامی و نادیده گرفتن نیازها و عواطف و احساساتشان و مسایل دیگر روزمره زندگی جوانان مثال می آورد. و سرانجام میگوید، "من و امثال من بطور میتوانیم آزاد و آزاد اندیش باشیم وقتی که علاوه بر دولت و جامعه و دانشگاه و خیابان و غیره، اولین زندانیان ما خانواده هایمان است..." و نتیجه میگیرد، "ما چاره ای نداریم جز اینکه تسلیم این سنت خشک و پوسیده باشیم و کاری هم از ما ساخته نیست."

ص ۵

ساعات پخش تلویزیون پرتو
هر روزه ۱۵:۳۰ تا ۱۶:۳۰ به وقت تهران
تکرار برنامه ۲:۳۰ تا ۳:۳۰ بامداد روز بعد

پرتو
نشریه حزب کمونیست کارگری - حکمتیست
هر هفته جمعه ها منتشر میشود!
پرتو را بخوانید، به دوستان خود معرفی کنید

اسلامی خود به دنبال بحران اقتصادی دهه پنجاه و با سرکوب انقلاب برخاسته از آن بحران، قدرت گرفت. بحران اقتصادی رکن اصلی و دائم بحران همه جانبه (اقتصادی، سیاسی، فرهنگی) این رژیم بوده و همچنان هست، با این تفاوت جدی و جدید که: بحران جاری اقتصاد جهانی و سهمی که از آن به سرمایه داری ایران رسیده، بویژه با کاهش شدید قیمت نفت، وزنه معضل اقتصاد را در مجموعه معضلات و بحرانهای رژیم به مراتب سنگین تر کرده است. سی سال حیات این رژیم، در حد فاصل بحران دهه پنجاه و بحران امروز طی شده و در واقع این رژیم حلقه اتصال دو بحران است و مهر هر دو را بر خود دارد. رژیم اسلامی هیچگاه از چنگ بحران اقتصادی مادرزادش رها نشده، هیچگاه هم قادر به ارائه راه خروج از آن نبوده است.

اقتصاد ایران در این سی سال اقتصاد بقا، یعنی تحمیل فلاکت به طبقه کارگر توسط ابزارهای غیر اقتصادی سرکوب و خفقان بوده است. احمدی نژاد با همین مجوز مدعی شده است که جامعه را با نفت بشکه ای پنج دلار هم اداره می کند! اما اگر طبقه کارگر در برابر سرکوب و خفقان و فلاکت ایستاد چه؟ اگر "شورش گرسنگان" براه افتاد چه؟ اگر بحران، دولت و ماشین سرکوب آن را فلج کرد چه؟ آیا برای کشیدن قتیله تعرض و طغیان در این روزهای مباداست که بخشی از بورژوازی حاکم می خواهد خاتمی به صحنه برگردد؟ خاتمی در یکی از تازه ترین صحبت‌هایش به رویداد کوی دانشگاه (خیزش ۱۸ تیر) بعنوان تلخترین خاطره دوران ریاستش اشاره کرد. در مقطع سی سالگی انقلاب ۵۷ شب یک انقلاب دیگر در ایران، همه جانیان راس رژیم و "متفکران" بورژوازی را به وحشت انداخته است.

ادامه دارد

بررسی اوضاع سیاسی ایران ضروری است و درپچه ای برای بسیج افکار عمومی کارگران و مردم در مصاف جاری با رژیم اسلامی سرمایه به روی فعالین کمونیست باز می کند. آیا خاتمی ضعیف شده سال ۸۸ راهی برای نجات رژیم اسلامی از این بحران حاد اقتصادی در آستین دارد؟

چهار سال پیش در شرایطی که گسترش فلاکت و تحرک اعتراضی طبقه کارگر در برابر آن، معضل اقتصاد را به صدر مسائل جامعه رانده بود و رژیم ناگزیر بود به آن پاسخ بدهد، در جدال بر سر پست رئیس جمهور، دو خط و دو بدیل در برابر معضل اقتصاد و بحران اقتصادی رژیم اسلامی ظهور کرد. رفسنجانی با اطمینان خاطر زیاد، به عنوان نماینده خط شناخته شده اقتصاد بازار و نزدیکی با غرب بعنوان تنها کانال ممکن برای وصل شدن اقتصاد ورشکسته رژیم به پیکره اقتصاد جهانی به صحنه آمد، و احمدی نژاد با خط پوپولیستی عوامفریبانه "پول نفت را سر سفره مردم می بریم" و تداوم تکیه بر نقش دولت در اقتصاد در مقابل او ایستاد. این خط به مدد استخاره خامنه ای و شبکه امام جمعه ها برنده شد. امروز در انتهای چهار سال ریاست احمدی نژاد، بحران اقتصادی جهان و سهمی که از آن به بازار ایران رسیده است، بر بحران اقتصادی تاریخی همزاد جمهوری اسلامی اضافه شده است و همه خط و خطوط رژیم می دانند که سونامی این بحران می تواند رژیم را نابود کند. تمام شواهد نشان می دهد که پوپولیسم احمدی نژاد و اقتصاد دولتی ورشکسته اش تاب چنین بحرانی را ندارد.

برگشت خاتمی تکرار "کمیک" تاریخ نیست. شروع دیگری در حیات رژیم اسلامی است. بخشی از بورژوازی حاکم از سر درماندگی در برابر بحران اقتصادی و پیامدهای سیاسی آن، به سراغ خاتمی می رود. رژیم

است که این طبقه در نبردهای حاد امروز چگونه سنگر می بندد، چگونه نیرو بسیج و متحد می کند، چگونه دفاع و تعرض همزمان سازمان می دهد، چگونه می جنگد و به پیروزی چشم می دوزد و سرانجام چگونه پیروز می شود. کسی که سوال امکان تبدیل بحران اقتصادی به پرتگاه سقوط رژیم اسلامی را طرح می کند، جوابش مثبت است. خود طرح سوال و دادن جواب روشن به آن، جزئی از مبارزه برای تحقق این امکان و چاره جوئی پراتیکی آن است.

بحث امکان برد خاتمی در جدال قدرت جاری هم این روزها مشغله یک جناح رژیم است و ذهن جریانات اپوزیسیون طرفدار این جناح را هم "فعال" کرده است. طرح این سوال هم جزئی از تلاش برای تحقق آن است: گمانه زنی، در ترازو گذاشتن و سبک سنگین کردن اوصاف کریهه و کریمه دو مهره تا مغز استخوان مرتجع راس رژیم، صرفاً یک "تحلیل" بیگانه نیست، یک فعالیت هدفمند برای شکل دادن به افکار عمومی در جهت برد خاتمی است. جناح طرفدار خاتمی در رژیم، به دنبال سهم خود و شیفته از هوش رفته توهمات خود است. اپوزیسیون طرفدار آنها هم خادم بیمزد کمپین انتخاباتی خاتمی و از این راه خادم بیمزد رونق دادن به نمایش وقیح انتخابات رژیم است.

مساله برگشت خاتمی، مساله ای در ارتباط با انتخابات رئیس جمهوری در ایران نیست، جزئی از بحث اوضاع سیاسی ایران بر متن بحران اقتصادی رژیم است. بحث انتخابات پوچ است. امروز برای هر کس که نانش در تویره رژیم نیست و وجدانش در دایره منحوس ارتجاع اسلامی نمی چرخد روشن است که نباید در نمایش وقیح انتخابات رژیم شرکت کرد، بلکه باید ماههای جنجال انتخابات را به دوره مقابله فعالانه تر علیه این رژیم رسوا تبدیل کرد. اما بحث برگشت خاتمی در چارچوب

حتی تظاهر به ادعای "توسعه سیاسی" و اصلاحات "ساختمانی" نمی کند. پروژه امروز او تلاش برای نجات نظام از بحران اقتصادی مضاعف آن است. این پروژه هر شکل عوامفریبانه ای بخود بگیرد، محتوایش نمی تواند جز گسترش فلاکت و تشدید استثمار و سرکوب کارگران و محرومان باشد. خاتمی و رژیم بحرانزده اش تاب گشایش و فضای باز و بهبود ندارند. پروژه جدید خاتمی را باید در این چارچوب سیاسی مشخص افشا کرد. نیاز بیشتر رژیم اسلامی و کل بورژوازی ایران به اعمال فشار فوق برنامه علیه طبقه کارگر و مردم در دوره بحران، فرض برنامه خاتمی است. در عین حال برگشت خاتمی در این اوضاع بحرانزده، نقطه ختم سیکل درماندگی رژیم اسلامی در مقابله با بحران همه جانبه ای است که گلویش را می فشارد.

آیا تبدیل بحران اقتصادی جاری به پرتگاه سقوط رژیم اسلامی سرمایه ممکن است؟ این سوال را کنار سوال دیگر روز بگذارید: آیا برد خاتمی در جدال قدرت جاری در راس رژیم ممکن است؟ هر دو، سوال روزند. بحران اقتصادی مساله اساسی جامعه و مشغله داغ روز است. برگشت خاتمی به صحنه هم یک خبر مهم در سیاست روز ایران است. می توان از سر بیخیالی شانه بالا انداخت و گفت: این کجا و آن کجا؟ اما در دنیای واقع این دو به هم ربط دارند. مهم این است که از چه سری سراغ مساله می روید، چه پاسخی می دهید و چه نوع ربطی بین این دو مساله برقرار می کنید. برای بخش بزرگ جامعه، برای طبقه کارگر و اکثریت عظیم مردم ایران، امکان ساقط کردن جمهوری اسلامی در کوران بحران اقتصادی حیاتی ترین مساله است، حتی اگر آگاهی محدود و گنگی راجع به آن داشته باشند. معیشت امروز و سرنوشت فردی چند نسل کارگر در گرو این

بسوی اعتراض اجتماعی

... در ایران در گرماگرم انقلاب ۵۷ و حدود دو هفته پس از بقدرت رسیدن جمهوری اسلامی، ۸ مارس (۱۸ اسفند) به محمل مصاف جنبش آزادیخواهی زنان بر علیه فرمان حجاب که درست چند روز قبل از این روز رسماً توسط خمینی اعلام شد، تبدیل گردید. دهها هزار زن در این روز در تهران و تبریز و شیراز و سنج در اعتراض به فرمان حجاب خمینی به خیابانها ریختند و فریاد زدند "ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم" و "آزادی، نه شرقی نه غربی، جهانی است" و با پلاکاردها و شعارهای خود علیه حکم حجاب اسلامی ایستادند. قداره بندان حزب الله با تیزیر و زنجیر به صفوف زنان و مردان آزادیخواه حمله کردند و بسیاری را زخمی و دستگیر نمودند. نطفه جنبش آزادیخواهی زنان علیه قوانین اسلامی و برای آزادی و برابری در این مقطع بسته شد. اکنون سالهاست که زنان و مردان آزادیخواه در ایران به صفوف اعتراض بین المللی هشت مارس پیوسته اند و مراسمها و تظاهراتهای هشت مارس در تهران و در سنج از نقاط درخشان این سنت آزادیخواهی بین المللی در جامعه ایران هستند. هیچ زمانی مانند دوره معاصر و امروز، جامعه ایران تشنه آزادی زن نبوده است. جنبش زنان برای رهایی و برابری از ۸ مارس ۵۷

تاکنون قدمهای بزرگی به جلو برداشته و در عرض و عمق بالغ و تعمیق شده است. از آن زمان تا امروز میلیونها زن در ایران سالهاست برای رفع ستم از زن، برای رهایی زن و علیه حجاب و آپارتاید جنسی و بر ضد زن ستیزی اسلامی و مردسالاری مبارزه می کنند.

ما نیروی چپ و رادیکال جامعه را فرا می خوانیم تا در ۸ مارس امسال علیه ستم و بی حقوقی زن در جامعه به میدان بیایند. در هر جا که هستیم برای به میدان آوردن زنان و مردان حق طلب در اعتراضات سازمانیافته ۸ مارس بکوشیم. باید روز زن را به روزی برای مبارزه مشترک علیه تبعیض جنسی نسبت به زنان و بر علیه خشونت، اختناق، بر علیه حجاب و برای آزادی پوشش تبدیل کنیم.

جنبش رفع ستم از زن باید بدون تخفیف و بدون امتیاز به مذهب و ملی گرایی و قومی گری، مانع تلاش جنبش ملی اسلامی برای سلطه بر مبارزه زنان و کنترل حق طلبی و آزادیخواهی زنان بشود. نیروهای ملی مذهبی با کمپینهایی از نوع یک میلیون یا چند میلیون امضایشان علیه ارتجاع مذهبی و مرد سالاری نیستند برعکس با به هرز بردن انرژی زنان مبارز، سلطه ارتجاع بر زنان را تداوم می بخشند.

۸ مارس نمیتواند و نباید تحت پرچم جنبش اسلامی و ملی و قومی برده شود. این جریانات در تضاد با منافع و مبارزه تاکنونی زنان بوده اند. نیروهایی که مذهب

رسمی میخواهند، نیروهایی که سکولاریسم نیم بندشان در مقابل مطالبات رادیکال و ماکزیمالیست زنان و در مقابل حمله انتقادی به زن ستیزی اسلامی به بهانه های مختلف سد میبندد، نمی توانند مبشر رهایی زن باشند. نیروهایی که مطالبات رادیکال زنان را "زیاده روی" و "افراط" میخوانند، نیروهایی که حجاب این سمبل آپارتاید جنسی را موضوعی "کم اهمیت" و "قابل گذشت" میدانند،

نیروهایی که حجاب از سرزن بر میدارند و بر تن آنها لباس قومی و مذهبی و ملی میپوشانند، در صف جنبش ۸ مارس و مبارزه برای احقاق حقوق زن نیستند، اینها پسقراولان و توجیه گران بی حقوقی زن اند. رهایی زن نمی تواند کار ناسیونالیستها، قوم پرستان و جریانات ملی و مذهبی و گرایشات سازشکار درون جنبش حقوق زنان باشد. آزادی و برابری زن و مرد نمی تواند امر جنبشی باشد که حقوق ابتدایی زنان را به مذهب و قومیت و جنسیت و منافع طبقاتی طبقات حاکم می فروشد. این جریانات نه خواهان کوتاه کردن دست اسلام و دین از زندگی زنان هستند و نه علیه مردسالاری لجام گسیخته حاکم از حقوق زنان دفاع می کنند. اینها ربطی به جنبش ۸ مارس ندارند.

همچنین روز ۸ مارس را نباید تحت الشعاع تمایلات فرقه ای قرار داد و آن را دچار تفرقه و پراکندگی بیشتر کرد. روز ۸ مارس میتواند به جای همه اینها روز اعتراض اجتماعی و رادیکال

چپ جامعه و نیروهای برابری طلب باشد. زنان و مردان حق طلب و آزادیخواه باید در تدارک هرچه وسیعتر و با شکوه تر این روز جهانی و تحکیم این سنگر پایدار مبارزه برای آزادی و برابری باشند. در ۸ مارس جامعه باید یکپارچه علیه ستم و تبعیض نسبت به زنان علیه مردسالاری و قوانین اسلامی و زن ستیزی جمهوری اسلامی متحد قد علم کند.

آزادیخواهان! زنان و مردان حق طلب! کسانی که از مردسالاری از رنج زنان و تبعیض به آنان رنج می برید!

در هشت مارس روز جهانی زن با یکدیگر همصدا و هم گام و متحد شویم تا پرچم "نه به ستم بر زن" "نه به مردسالاری"، "نه آپارتاید جنسی، نه حجاب اجباری" "زنده باد آزادی و برابری" را برافرازیم. در تجمعات ما و صدور قطعنامه و بیانیه هایمان برای لغو حجاب اجباری لغو جداسازیها و ممنوعیت اعدام و علیه آپارتاید جنسی برای آزادی پوشش و بیمه بیکاری مکفی برای زنان خانه دارو ... هر چقدر نیرو جمع شود جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی تقویت می شود.

بیایید دست در دست هم بگذاریم و با تمام ابتکار و توان بیشترین قدرت جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی را به صحنه بکشانیم.

"نه به ستم بر زن"
"زنده باد آزادی و برابری"

جنبش آزادی و برابری..

آخرین خواست و تقاضای وزارت اطلاعات از دانشجویان و فعالین دانشجویی این است که در وبلاگ هایشان علیه دولت ننویسند و به تلفنهای مامورین وزارت اطلاعات فقط جواب بدهند!

فعالین دانشجویی و بویژه دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب در چنین اوضاع و احوالی با دو مساله محوری و اساسی روبرو اند که اگر متحقق شود، گسترش این جنبش و عقب نشینی کامل تعرض رژیم را در پی خواهد داشت.

مردم زحمتکش جامعه را گرفته است. بورژوازی و دولتش این بحران را بر سفره طبقه کارگر سرشکن میکنند. کل مردم زحمتکش و در راس آن طبقه کارگر باید در مقابل این تعرض صف و سدی ببینند. در این اوضاع و احوال اگر طبقه کارگر متوجه نقش طبقاتی خود در جامعه نشود و اگر به عنوان يك طبقه نه این و آن صنف به میدان نیاید، علاوه بر اینکه مبارزه اقتصادی و صنفی اش به جایی نمیرسد، در همان حال دست دولت بورژوازی برای سرکوب جنبش آزادی و برابری، سرکوب برابری طلبی زنان و غیره بازتر میشود.

اقتصادی عمیق و مساله انتخابات و ساخت و پاخت ها و دسایس و توطئه هایشان در جریان آن و علیه همدیگر، شرایط برای به دست گرفتن ابتکارات قدیم و جدید در دانشگاه ها و ساختن فضایی بازتر، ممکن است فراهم شود. بدون اینکه الزاما به دام دفاع از این و آن جناح دولت و بورژوازی در جریانات نمایش انتخاباتی افتاد.

دوم، تلاش برای ایجاد رابطه ای تنگاتنگ با جنبش کارگری و مبارزات اقتصادی کارگران و ایجاد يك همبستگی اجتماعی و انسانی است. بحران اقتصادی و فقر و فلاکت فزاینده در نتیجه آن، دامن طبقه کارگر و کل صفوف

یکی، فشرده تر کردن صفوف فعالین جنبش حول شعار آزادی و برابری و ایجاد صفی قدرتمند در مقابل تعرض دولت و ایجاد فضایی است که قبل از هرچیز آزادی بیان و تشکل و فعالیتهای اجتماعی و انسانی را تامین و تضمین کند. این فشارا جنبش دانشجویی در سال و ماه های قبل از تعرض اخیر رژیم تجربه کرده اند. تشریفات، نهادها، فعل و انفعالات فکری و سیاسی و هنری و فرهنگی و همدلی و همفکری های وسیع گرایشات مختلف با هم و غیره از جمله این تجارب اند. از این سنگرها نباید عقب نشست. بخصوص در آستانه درگیر شدن صفوف بورژوازی با مساله بحران

رضا پهلوی ...

... اپوزسیون راست زمانی افق "رژیم چنج" و حمله احتمالی آمریکا به ایران کور شد برای مدتی دچار سرگیجه شدند و در جریان انتخابات آمریکا پنهان نکردند که تمایل به انتخاب "جان مکین" کانديد جمهوريخواهان دارند چون وی موضعی سرسختانه تر در مقابل ایران داشت! اما شکست "مکین" و انتخاب "اوباما" به معنی شیفت جدید در سیاست کل بورژوازی آمریکا بود. سوت پایان "ریگانیزم" و "تاچریسم" بود. پایان نظم نوین آمریکا و جهان تک قطبی بود. پایان رقص و پایکوبی بر لاشه "کمونیسم اردوگاهی" بود!

بحران اقتصادی کنونی و چشم انداز تیر و تار برون رفت از آن و سهم خواهی قدرتهای دیگر، "تقسیم مجدد جهان" را دستور کل بورژوازی قرار داده است. بنابراین طبیعی است احزاب و جریاناتی که دل به تغییر و فشار آمریکا بسته اند همزمان با این تغییر ریل در سیاست آمریکا آنها نیز اقتضاحات سیاسی خود را زیر فرش کنند. خود را با موج جدید همراه کنند تا شاید به گوشه ای از قدرت دست پیدا کنند.

نمونه اخیر در همراه شدن با سیاست جدید آمریکا را باید در سخنان رضا پهلوی دید. ایشان اخیرا در یک مصاحبه با بخش فارسی تلویزیون بی بی سی اظهار داشت: (۱) "حاضر است که سر میز شام

با خاتمی یا احمدی نژاد بنشیند منوط بر اینکه آنها "حق انتخاب" را برای شهروندان به رسمیت بشناسند. و در ادامه گفت: "ممکن است درجه دیالوگ واقعی باز شود." این اظهار نظر را در کنار سخنان "اوباما" بگذارید که خواهان مذاکره مستقیم با ایران است، تا تغییر در سیاست اپوزسیون پرو غرب بهتر نمایان شود. رضا پهلوی سهوا خواهان مذاکره با جمهوری اسلامی نیست یا به قول انگلیسی دچار "لغزش زبان" نشده است بلکه تحولات جاری، کل راست پرو غرب، ناسیونالیست قومی و بخشی از چپ را به سمت مماشات با جمهوری اسلامی میبرد. رژیم راهی در پیش گرفته که خود را با دم و باز دم نظام سرمایه داری هماهنگ کند این رویای بورژوازی ایران چه در قدرت و چه در اپوزسیون است. اینکه چقدر در این راه موفق خواهد بود بستگی به مولفه های زیادی دارد که موضوع این مطلب نیست.

رضا پهلوی برای توجیه جهت گیری تازه اش در قبال جمهوری اسلامی "انقلاب مخملی" و "نافرمانی مدنی" را "مشروعترین و کم هزینه ترین راه برای تغییر" میدانند. این درحالی است که تاکید میکند اگر غرب بجای "دیپلماسی" و تهدید به خشونت" روی پروژه "انقلاب مخملی" و "نافرمانی مدنی" سرمایه گذاری نکند. "با سناریو های مختلفی سرو کار داریم!"

در مورد سناریوهای مختلف اما سخنی به میان نمی آورد. تردید دارم که منظورش حمله یا اشغال نظامی باشد. چون بر بی ثمر بودن این روش اذعان دارد. در این دوره سیاست تهدید نظامی در دستور هیئت حاکمه آمریکا نیست. پس منظور از سناریوهای دیگر قاعدتها باید "انقلاب قهر آمیز" طبقه کارگر برای به زیر کشیدن رژیم باشد که کل بورژوازی و حامیان بین المللی شان چه در قدرت و چه در اپوزسیون از آن وحشت دارند. برای تغییر بنیادین در ایران اتفاقا کم در سرتترین راه، انقلاب طبقه کارگر و خلق ید از بورژوازی است. رضا پهلوی از نمونه اروپای شرقی و انقلابات مخملی یاد میکند و دیکتاتوریهایی آمریکای لاتین و آفریقای جنوبی را نام میبرد که بدون خشونت تغییر کرده اند! این مقایسه خیلی کمیک به نظر میرسد. نه ایران آفریقای جنوبی است و نه رضا پهلوی نلسون ماندلا و لخ والنسا!

ترم انقلاب مخملی و آنچه اخیرا "بر اندازی نرم" تعبیر میشود یک خاصیت مشترک برای راست در اپوزسیون و حاکمیت دارد. مردم حق ندارند به بنیادهای سرمایه دست ببرند. رویای رضا پهلوی دست به دست شدن قدرت در ایران است بدون اینکه حتی یک خشت از نظام سرمایه داری حاکم کم شود. این برای بورژوازی ایران که انقلابات دیگری را دیده و تجربه انقلاب ۵۷ را دارد ایده آل است. اما آیا این ایدال مردم است؟

هر کدام از این راهها با فرض وصول شدن قرار نیست که مسائل عمده مردم از قبیل اقتصاد، سیاست و فرهنگ حاکم را به نفع طبقه کارگر و مردم زحمت کش تغییر دهد. قرار نیست دست آوندها را از زندگی مردم کوتاه کند! قرار است جابجایی در هیئت حاکمه صورت بگیرد. ارزش مصرف حضور مردم برای این طیف همین است.

در همین مصاحبه وی اولویت خود را متحد کردن اپوزسیون زیر پرچم یک "پروژه ملی، فرامسلسلی، فرا حزبی و فرا عقیده تی" میداند. این یک دروغ بزرگ و یک عوام فریبی آشکار است. وقتی پروژه اسمش "ملی" است. هم عقیده تی است و هم ایدئولوژیک است. چون "ملت و ملیت" اسم رمز حفظ چهارچوب اصلی نظام است. با تقدس رابطه کا و سرمایه، با فرهنگش، با زبانش، با سنن ارتجاعیش! فردا با همین حربه "منافع ملی"، طبقه کارگر را از تشکل و دخالت در سرنوشت سیاسی جامعه منع میکنند. کمونیستها را با همین حربه از دم تیغ میگذرانند.

روند اوضاع سیاسی به سمت تقابل حادثر طبقه کارگر با کل بورژوازی سیر میکند. اپوزسیون راست هر شعار یا طرحی داشته باشد دیر یا زود مجبور است برای حفظ نظام سرمایه داری در مقابل خواست طبقه کارگر برای تغییرات بنیادی بیاستد.

باید این نقش را مدام به کارگران سوسیالیست و فعالین کارگری خاطر نشان کرد و سراغشان را گرفت و دستشان را برای این همکاری و همبستگی فشرده. در اینجا يك نمونه از اقدام دانشجویان میبد را مثال میزنم که از این نوع کار است و اگر گسرش پیدا کرده و از تبلیغ فراتر برود و از هر دو طرف به عمل در آید، این همبستگی تامین میشود:

"در شرایط حاد کنونی جنبش های کارگری نماد روشن امید هستند تا رهایی حقیقی جامعه را ممکن سازند. در این راستا برای رسیدن به جامعه ای بی طبقه و توقف ظلم طبقاتی، نزدیکی و همراهی جنبش دانشجویی با جنبش طبقه ی کارگر ضرورتی گریز ناپذیر و فوری دارد. لذا ما دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب میبد این حمله ی سراسری به حقوق کارگران را شدیداً محکوم کرده و آن را در راستای سود بیشتر طبقه ی اندک سرمایه دار می دانیم. ما خواستار توجه جدی مجامع جهانی و افکار عمومی به این فجایع خاموش هستیم و اعلام می کنیم تا زمانی که مسئله ی «مالکیت» و معادله ی «توزیع ثروت» به نفع طبقه ی مولد و کارگر تغییر پیدا نکند و تا زمانی که دست استثمارگران طبقه ی کارگر از حقوق انسانی اکثریت مولد جامعه کوتاه نشود و حقوق حقه و حداقلی کارگران احقاق پیدا نکند، در صف اول مبارزه در کنار کارگران خواهیم ایستاد و از هیچ تلاشی فروگذار نخواهیم کرد."

کارگران جهان متحد شوید، رفقا متحد شوید!
« دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب میبد »

به تلویزیون پرتو کمک مالی کنید!

تلویزیون پرتو تربیون کارگر، زن، جوان معترض و تربیون آزادیخواهی است.

کمکهای خود را میتوانید به شماره حساب زیر واریز کنید:

دارنده حساب: AJ - شماره حساب: ۶۰۲۸۱۷۱۹

کد بانکی: ۲۰۵۸۵۱

نام بانک: Barclays



تقابل نسل ها ! یا یک معضل اجتماعی و انسانی

ادامه از ص ۱

...این مساله باعث و بهانه شد تا کوتاه به این معضل اجتماعی بپردازم.

همه مثال هایی که پرستو در نامه هایش آورده است واقعیند و متأسفانه دردناک. می شود این پدیده را از زاویه روانشناسانه و جامعه شناسانه مورد بررسی قرار داد و از تقابل نسل ها و تفاوت ها و غیره گفت. اما این موضوع بحث من نیست. نگاه من به این مساله از زاویه اجتماعی و انسانی است.

در اینجا بحث من بر سر سه دهه فشار اقتصادی و فقر و فلاکت و گرسنگی و بیکاری میلیون ها خانواده کارگر و زحمتکش و فشارهای سیاسی و استبداد و اختناق و سرکوب و یا آپارتاید جنسی و تحقیر و اهانت به میلیون ها زن و یا فشار اخلاقی و فرهنگی بر جوانان از طرف دولت و پلیس و سنت های مذهبی و فرهنگی پوسیده که حالا به قانون هم تبدیل شده اند، نیست.

بحث بر سر انسانهایی است که صرف نظر از هر تفاوت سنی و تعلق به دو نسل، در شرایط فوق و در دریای متلاطمی که مردم محروم را به خفه شدن تهدید میکند، به اصطلاح همه در یک قایق نشسته اند. در اینجا بحث بر سر تناقضات و موانع و معضلات در صفوف خود مردم است، در صفوف خانواده ها و نزدیکترین انسان های به هم به لحاظ تعلق انسانی و عاطفی و نیازهایشان به همدیگر.

و باز در اینجا حرف من بر سر سیاست و مبارزه سیاسی علیه تبعیض و استبداد نیست. سیاست به کنار، گرچه فکر میکنم این مادر هر سیاست کردنی هم هست. اگر کسی نتواند (علیرغم تفاوت های نسلی و عقیدتی)، نزدیک ترین و عزیزترین کسان خود در خانواده را قانع کند که

سرنوشت و منافع مشترکی دارند، چطور خواهد توانست همکار کارخانه و اداره و مدرسه و همکلاسی دانشگاه و دبیرستانش را قانع کند که همسرنوشتند و باید با هم متحد شوند. این مستلزم یک رفتار اجتماعی و انسانی و برابر و با احترام متقابل و با ظرفیت و تحمل شنیدن نظرات و عقاید متفاوت و قبول واقعیت اختلاف عقاید و سلاقی و غیره است... انسان بدواً موجودی اجتماعی است و این نقطه شروع هر کاری است. هر تلاش فردی و هر زرنگی و فداکاری و هر بلندپروازی و آرمان گرایی و غیره اگر اجتماعی نشود اگر کسانی را قانع نکند و دور خود

دارند، وجود دارد. اما متأسفانه این علایق و نیازها کم تر برای اعتلای زندگی و طراوت و شادی بخشیدن به آن است. نسل قبل تر و بزرگ ترها، به بهانه اینکه جامعه سالم نیست، یا تحت فشار خرافات و مذهب و نگاه مردسالار و توهین و تحقیر آمیز به زن و از این قبیل، فشار بر فرزندانشان را مضاعف میکنند. و دوستی خاله خرسه جای انسان دوستی و احترام به آزادی و نیازهای جوانان برای لذت بردن از زندگی شان را میگیرد. در مقابل این وضعیت جوانان هم با عکس العملی مشابه، و یا طغیان و سرکشی و استیصال، شکاف بین این دو نسل را بیشتر کرده و در نتیجه

انسان بدواً موجودی اجتماعی است و این نقطه شروع هر کاری است. هر تلاش فردی و هر زرنگی و فداکاری و هر بلندپروازی و آرمان گرایی و غیره اگر اجتماعی نشود اگر کسانی را قانع نکند و دور خود گرد نیاورد، بیهوده است. تخیلاتی شیرین است و بس.

گرد نیاورد، بیهوده است. تخیلاتی شیرین است و بس.

با اینوصف، سر سخن من با خانواده ها و از جمله خود جوانان است بدواً بگویم که من، مثل دوستم که این نامه را برای من هم فرستاده، جوانان را به عصیان و یاغی شدن تشویق نمیکنم. جنگ کنونی ما بین نسل جوان و نسل قبل ترشان در خانواده نیست. برعکس آن ها را به یک نوع سازش دعوت میکنم که فضایی ایجاد کند تا بتوان همدیگر را فهمید، حرف زد و قانع کرد. این دو نسل بدواً نیازمند یک رابطه انسانی، اجتماعی و برابرند.

علاوه بر سرنوشت مشترک اقتصادی، بطور طبیعی بین این انسانها و این دو نسل عواطف و احساسات و عشق و علایق و دوستی و نیازی که بهمدیگر

هر گونه با هم ساختن و زندگی با محتوای انسانی و برابر و درک متقابل بی معنی میشود. زندگی برای هر دو طرف تلخ و سیاه و عواقب ناگواری را هم در پی خواهد داشت.

پرستو میگوید اول خانواده زندانبانان ما هستند و بعد و به دنبالش جامعه و دولت و سنت و خیابان و دانشگاه و غیره... از این مساله قاعدتاً این نتیجه بدست می آید که اعضای بزرگتر خانواده ها همان نقش را دارند که قوانین و سنت های پوسیده مذهبی و مجریان رنگارنگ آن در میان سپاه و بسیج و نیروی انتظامی و دستجات باند سیاهی نهی از منکر و غیره، برای دخالت در زندگی مردم داشته و دارند. اگر همینطوری و ظاهر قضیه را نگاه کنی محدودیتهایی را که

پرستو میگوید، دست کمی از فشارهای دولت و پلیس در بیرون از خانه ندارد. اما این همه واقعیت نیست. چرا که نسل قبل تر و پدر و مادرها خود قربانی سیستم و نظامی هستند که فقر و فلاکت و بی حرمتی را نصیبشان کرده است. بنا براین باید دلایل این که آنها عملاً کاری می کنند که علیه فرزندان خود و علیه آزادی و برابری و حقوق انسانی و عواطف و احساساتشان در کنار دولت می ایستند را فهمید و به چاره اش فکر کرد.

این کار جز با توضیح صبورانه و خستگی ناپذیر یک سری واقعیات و قانع کردن آنها ممکن نیست. باید به نسل قبل تر و پدر و مادر و بزرگترهای خانواده گفت، بابا جان مرد سالاری زشت است. به رسمیت نشناختن حقوق برابر زن و مرد بد است. قوانین شرعی و مذهبی علیه زن، پوسیده و ضدانسانی اند. تفاوت جنسی نباید باعث تبعیض

و بی احترامی و تحقیر جنس مخالف باشد. باید باور کنند که تقسیم انسان به زن و مرد مانند تقسیم انسان به سیاه و سفید و به این و آن ملت و قوم، یک دسیسه طبقات دارا علیه طبقه کارگر و اقشار محروم و زیردست جامعه است. باور کنند وقتی سرمایه داران و داراها و دولت شان میبینند که مرد را مالک و صاحب و زندانبان زن کرده اند و نسل قبل تر و پدر و مادرها را کنترلچی زندگی فرزندان پسر و دخترشان کرده اند، لذت میبرند. باور کنند که این تفرقه بینداز و حکومت کن است. در جدالهای مذهبی و قومی و فرهنگی که انسانها را دچار کرده اند فقط آنها خیر می بینند و ما شر. همه ما شر میبینیم. از زن و مرد و پدر و مادر و دختر و پسر و نهایتاً طبقه ما، مردم زحمتکش و کل جامعه.



بزرگترهای خانواده باید بپذیرند که به خاطر حرمت خود و به خاطر سعادشان دست از سر فرزندان بر دارند و بگذارند حداقل در محیط خانواده و در کوچه و محله و با هم آزاد و راحت و خوشبخت و شاد زندگی کنند! بگذارند وقتی زنان و دخترانشان به خانه می آیند آزادی را نفس بکشند. آزاد از حجاب، آزاد از سرزنش و اخلاقی، آزاد از سرزنش و توهین و تحقیر و مثل انسان های برابر. آیا درک این مساله سخت است؟! نه. اگر این اتفاق بیفتد زندگی شیرین تر خواهد شد. باید این به باورشان تبدیل شود و در عمل تجربه اش کنند. بیرون از خانه و محیط کار و مدرسه و دانشگاه و غیره برای کنترل و محدود کردن و دخالت در زندگی زنان و دختران و پسران و در زندگی بزرگ ترهای کارگر و زحمتکش بس نیست، آنوقت در محیط خانواده هم باید همان را بکشند و بکشید که در بیرون!؟

در مناسبات نابرابر و بدون احترام متقابل و بدون برسمیت شناختن شخصیت و کرامت انسانی بزرگ و کوچک، خانواده جهنمی میشود برای همه. آیا کسی پیدا میشود بپذیرد که از اینکه دختران و یا پسران جوان اشک بریزند، تنها شوند و مایوس شوند و به خودکشی و اعتیاد پناه ببرند خوشحال میشود؟ آیا این فشار مضاعف آنها را به نابودی سوق نمیدهد؟ آیا بزرگ ترها میخواهند در این چاهی که مذهب و قوانین شرعی و اسلامی و قوانین سرمایه داران برای آنها و فرزندان کنده اند شریک شوند؟ زنان و همسران و دختران و پسران خانواده، بهترین و عزیزترین کسان و یاران و همسرنوشتان و بهترین دوستان و متحدان همدیگر در مبارزه مرگ و زندگی با سیستم و نظام سرمایه داری و مذهبی و

مردسالاری اند که به ما تحمیل شده است.

به جای کنترل زندگی همدیگر و به جای بی احترامی و تبعیض و به رسمیت نشناختن حقوق انسانی و برابر بزرگ و کوچک خانواده، به عشق و علاقه و عواطف انسانی و احترام متقابل و برابر و به دوستی و اتحاد نیاز است. این از نان شب برای همه ما واجب تر است. باور کنید جهنمی را که سرمایه داران و نوکران و خدمتگزاران معمم و غیر معمم وعده میدهند و میترسانند همینی است که الان برای بشر درست کرده اند. از گرو گرفتن نان سفره مردم تا خالی کردن مغز و افکار از عشق و شادی و محبت و حرمت انسانی برابر با همدیگر حتی در محیط خانواده.

پدران و مادران و همه بزرگترهای نسل قبل باید این واقعیت را بپذیرند که حداقل درست کردن يك محیط پر از انسا نیت و حرمت انسانی و رفتار برابر و شاد و با عشق و

محبت، دست خودشان است. این یکی دیگر دست شما است. بهشت همین جا است. به این یکی بجسپیم تا بتوانیم همه مان را از این جهنم سرمایه داران نجات بدهیم. در این دریای پرتلاطم و امواج سخت و سنگین و در این تهدیدات مرگ و زندگی طبقات دارا و دولتشان، همه ما از نسل قدیم و جدید از پدر بزرگ و مادر بزرگ و پدر و مادر و دختر و پسر و خواهر و برادر در يك قایق نشسته ایم. اگر قرار است نجات پیدا کنیم همه با هم نجات پیدا میکنیم و اگر نه همه با هم غرق میشویم. و این هدفی است که طبقات دارا و دشمنان کارگر و زحمتکش و دشمنان انسانیت تعقیب میکنند. شایسته هیچ پدر و

مادری نیست که زندگی فرزندان را سیاه تر از آنی که این سیستم برایشان درست کرده است بکنند.

و چند کلمه با پرستوها و همه جوانان پسر و دختر همسرنوشت او این دوستان هم باید بپذیرند که در این شرایط غیرانسانی که برای ما فراهم کرده اند جوانان قربانی دست و پا بسته نیستند. یا راه این نیست که گویا دختران و پسران و جوانان اول باید از خانواده یابی و رها شوند. راه دیگری هست.

گفتم که، من جوانان را به عصیان و یابیگری علیه نسل قبل تر و پدر و مادرها دعوت نمیکم. برعکس. آن ها را دعوت میکنم، خود عامل درست کردن يك رابطه انسانی با همدیگر بشوند. قبول کنند که دشمنشان و دشمن همه ما بیرون از خانواده ها است. دشمنی که با بهره کشی از ما و با تبدیل کردن ما به برده به عنوان کارگر، و با فشار پلیس و ارتش و زندان و دادگاه و شرع، تمام

انساندوستی، عمل و رفتار انسانی، جوهر و محتوای مدرنیته و آزاد اندیشی است.

قد در برابر ما ایستاده است. دوستان! شما جوانان بهترین دوستان پدر و مادران تان هستید. بپذیرید که آنها هم مانند نسلهای قبلی قربانی يك نظام و سیستم نابرابر و تبعیض آمیز اند. خود قربانی نظام اقتصادی برده وار و نظام سیاسی مستبد و نظام فرهنگی مردسالار و تا مغز استخوان پوسیده مذهبی و ارتجاع اند. بپذیرید که بجگی و جوانی آنها هم بهتر از شما ها نبوده. پس کمکشان کنید.

میفهمم، به شما میگویند آخر شما نوجوان و جوان هستید و عقلتان قد نمیدهد. میگویند نان و مسکن و زندگیتان دست ما است و منت میگذارند. میگویند و مرتب تو گوشتان میخوانند که

شما جوانید و تجربه ندارید. اما بپذیرید که آنها هم زندگی سختی دارند و خودشان را تنها احساس میکنند. بپذیرید که به دوستی و احترام و محبت و انسانیت شما نیاز دارند. بپذیرید که محبتتان را با محبت جواب میدهند و احترامتان را با احترام و دوستی تان را با دوستی. چه نعمتی بهتر از این که انسان در کنار دست خود پسر یا دختر و جوانی را داشته باشد که مدام حقیقت را به زبان ساده و با صمیمیت بیان میکنند. که ریشه دردها را میگویند. که صبورانه میگویند و میگویند تا قانع کنند.

بگذارید فقط يك تجربه را برایتان بازگو کنم. پدر من در نوجوانی من را با زور همراه خودش به مسجد می برد و قبل از اینکه به مدرسه بفرستند من را پیش آخوند فرستاد تا قرآن و کتابهای قطور شرعی بخوانم و داستانهای جهنم پر از موش و مار و عقرب به خوردم میدادند. زمانی که فهمیدم چي به چي است و چشمهایم را باز کردم و دنیا را طور دیگری دیدم به جای اینکه به پدرم پشت کنم و به او پرخاش کنم و سرزنش کنم که چرا مسجد می رود و چرا صوفي شیخ منطقه شده و چرا از نان سفره خانواده و دسترنج همه مان هر سال به شیخ سهمی میدهد و به جای این که او را آدم عقب مانده خطاب کنم، متوجه شدم که او هم قربانی است. میدانستم که نمیتوانم او را از شر مصیبت مذهب و شیخ و نگاه مردسالارش به زن و نگاه مستبدانه اش به کودک و به خودم نجاتش بدهم.

يك چیزی را میدانستم و آن این بود که دوست خوبی برایش باشم. شريك خوشی و ناخوشی هایش باشم.

رفیق تنهاییهایم باشم. احترامش را نگه دارم. روی جانمازش پا نگذارم و به دولا و پاشدن و دست دعا بلند کردن ۵ بار در





يك روزش نخندم. دیدنش برایم تلخ بود اما به جاي سرزنش و به جاي تحقیر و یا توهین دلم برایش میسخت.

مدتی طول کشید تا جواب دوستی و دلسوزی و انسانیّت را از او بگیرم. من هم مثل همه جوانان دیگر نان و خرج تحصیل و زندگی دست او بود. اما من در کمک به او و دوستی با او معامله گر نبودم. میدانستم که دنیایمان متفاوت است. اما چیزی که او در مقابل از من میگرفت فقط دوستی و احترام متقابل و دلسوزی و انسانیّت بود. او دنیای خودش را داشت اما دنیای من را هم دوست داشت و احترام میگذاشت. او نمازش را میخواند و من مارکس را میخواندم و مانیفست را. او از بهشت و جهنم دنیای خودش برایم تعریف میکرد و من هم از دنیای برابر و انسانی و شاد و خوشبختی برایش حرف میزدم که فقط با دست خودما میتوانست درست بشود. تجارب زندگیمان به او میگفت من راست میگویم. اما ایدال ها و تخیلات و تفکری که يك عمر به او قفنه کرده بودند و یاد داده بودند چیز دیگری میگفت و او این تناقض را با خودش داشت تارفت. او به آرمان های من هم باور داشت چرا که در زندگی و در عمل و تجربه، هیچ کاری و هیچ گشایشی در زندگی ما بدون تلاش خود ما حاصل نمیشد.

خلاصه بگویم. زندگی اجتماعی و انسانی به ما میگوید که انسان ها، نه همه انسان ها، چون معیارهای انسانی و شرافت هم طبقاتی است. من طبقات دارا را نمیگویم. طبقه کارگر و مردم زحمتکش را منظورم است. زندگی اجتماعی و انسانی این طبقه به ما میگوید که بدون پایه ریزی يك رابطه انسانی و

احترام متقابل و دوستانه، نظام نابرابر تا ابد خواهد ماند. اگر جوان ها نتوانند بدوا در خانواده خود شالوده يك رابطه اجتماعی و انسانی را بریزند، چگونه میتوانند با دوستان خود و در محله و مدرسه و دانشگاه و درو همسایه این کار را بکنند. شما پیشقدم شوید. نگویید ما جوانیم و کم تجربه و تحقیر میشویم و نانمان دست خودمان نیست و مستقل نیستیم و نمیتوانیم روی پای خود بایستیم.... همه اینها هست. اما در همین شرایط نامناسب اجتماعی که طبقات دارا برای ما درست کرده اند و خانواده و پدر و مادرانمان را مسوول زندگی ما کرده اند تا فرزندانمان را بی اجر و مزد بزرگ کنند و به عنوان کارگر تحویلشان بدهند، میشود نقش مثبتی ایفا کنیم. میشود به جاي پرخاشگری و عصیان و انزوا و دوری و فرار و یا استیصال و نا امیدی، همین نزدیکترین انسانهای به خودمان در خانواده را همراه خودمان بکنیم. همدردشان باشیم. دوستشان باشیم. دوستشان بداریم. انسانیتشان رامحترم بداریم. حرمت انسانیشان را نگه داریم. میدانم کار آسانی نیست اما عمیقاً باور دارم که این ممکن ترین کاری است که میتوان کرد و باید کرد.

میفهمم استثناهایی هم وجود دارند. میدانم ادم های خشک مغز و بدون درك انسانی هم هستند که از دست رفته اند و برگرداندنشان آسان نیست. کسانی که کودک را انسان نمیدانند، که نوجوان را بی عقل میشمارند و جوان را نادان مینامند و یا نگاهشان به زن مردسالار و غیر انسانی است. اما حرف من سر این استثنا ها نیست. حرف من سر اکثریت انسان های کارگر و زحمتکش و

معلم و کارمند و کاسبکار جزء است. میلیونها میلیون انسان ستمدیده که به دوستی فرزندانمان و جوانانمان احتیاج دارند. به همدلی و همدردیشان و به همکاری و اتحادشان نیاز دارند.

تجارب ما در این دوره عمر ننگین يك رژیم استثمارگر و مستبد و مرتجع که جامعه را به عقب رانده است، که انسانیّت را سرکوب میکند، نشان میدهد که خیلی ها و شاید اکثریت جوانان ما در مقابله با این وضعیت آماده نیستند و این رفتار اجتماعی را با هم ندارند.

کم نیستند جوانان و دختر و پسرهایی که فکر میکنند با زور و پرخاش و با تحقیر اطرافیان و از جمله نسل قبل تر از خودشان میتوانند مدرنیسم شان را به خوردشان بدهند (حالا خواه این مدرنیسم در لباس پوشیدن یا موزیک و رقص تا آته ایسم و بی خدایی و علیه خرافات و غیره) باشد. نمونه های زیادی هست که من آن را تظاهر به مدرنیسم و تظاهر به بی خدایی در جوانان نسل امروز مینامم که گویی وظیفه دارند اولاً و بدواً با خانواده تعیین تکلیف کنند. نمونه هایی از این اشتباهات را دیده و شنیده ام که به شدت دردناک اند. و این جوانان را ابتدا از خانواده و بعد محله و جامعه منزوی کرده و میکند.

کلام آخرم با نسل جوان این است که دوستان! معضل و بدبختی اساسی در جامعه ما بدواً اختلاف و تبعیض طبقاتی است. جامعه طبقاتی است. فرهنگ و سیاست و رفتار و نگاه به انسان و نگاه به زن طبقاتی است. و دشمن بشریت امروز و دشمن همه ما از پدر و مادر و فرزندان جوان و همسایه

و هم محله ای ها و همکاران و همسرنوشتان کارخانه و مدرسه و دانشگاه، سرمایه داران و طبقات دارا و دولت حامی شان است. با لشکر پراکنده و دور از هم و نا متحد و نادوست و نادلسوز با همدیگر، نمیتوان به جنگ این دشمنان رفت. همه در يك قایق نشسته ایم!

میشود و باید پدران و مادران و بزرگترهای نسل قبل درد دل هایشان را به جوانانمان بگویند. اگر میتوانند حقایق و ریشه های مصیبتهای طبقاتی را به آنها بیاموزند و جوانان حقایق دنیای امروز را که از طریق وسایل ارتباط جمعی سریع میفهمند، به نسل قبل تر از خود برسانند. راه رواج مدرنیسم و ازاداندیشی تنها تظاهر به آن نیست. انساندوستی، عمل و رفتار انسانی جوهر و محتوای مدرنیته و ازاداندیشی است. این راهی است و تنها راهی است که پیش پای ما است. بدواً دست در دست همدیگر راهی را برویم که خوشبختی و آزادی و رفاه و حرمت انسانی همه را تامین کند.

اگر این کار را بکنیم، هم شرایط و زمینه های رهایی خود را فراهم میکنیم و هم زندگی تلخ همین امروزمان قابل تحمل تر خواهد بود و با هم بودمان چه زیر يك سقف در خانواده و چه کارخانه و مدرسه و در محله مان هم شیرین تر خواهد شد.

اسفند ۸۷

فوریه ۲۰۰۹

mazafar.mohamadi@gmail.com
www.mozafarmohamadi.com